مقدسات را دريابيم (2)

سردبير

به تناسب سال رسول خدا (ص) بر آن شديم تا يكى از ويژگى‏هاى آن حضرت يعنى پاسدارى از معارف دينى را بررسى كنيم و خود نيز درس‏ها بياموزيم. در شماره گذشته، مطالبى را درباره خرافات و نقل كرامات جعلى و نامعقول بيان كرديم. اكنون شمّه‏اى از انحرافات و بدعت‏ها را بازگو مى‏سازيم تا چهره اسلام ناب را از اين طرّه‏هات پاك‏سازى نماييم و بر بصيرت دينى و آگاهى نسل جوان بيفزاييم.

گفته شد كه بعثت نبى اكرم تحول عظيمى در شبه جزيره عربستان و به تدريج در سراسر جهان به وجود آورد و انقلابى شگرف در عرصه دين و دين‏باورى ايجاد نمود، به گونه‏اى كه دنياى آن روز را در بُهت و حيرت فرو برد. مناديان اديانِ معروف جهان، كاهنان، ساحران و حافظان سنت‏هاى كهن و خرافات برآشفتند و از همه بيشتر، حاكمان زر و زور و تزوير چون رياست و حيثيت اجتماعى خويش را در خطر ديدند، از خواب گران بيدار شدند. طبق روايات معروف، شيطان بزرگ (ابليس) ياران خويش را فرا خواند تا كنفرانسى بگيرند و چاره‏اى بينديشند، چرا كه به هنگام ولادت حضرت رسول، از اخبار آسمانى ممنوع شدند(1) و با بعثت ايشان نيز آنان از وسوسه‏ها و گمراهى‏هاى سهل و آسانِ نوع انسانى باز ماندند. لذا تمام مخالفان متحد شدند تا با شايعه پراكنى‏ها و حملات نظامى و تسويلات شيطانى بتوانند اين نهضت را در نطفه خفه كنند، ولى با شكست پياپى نظامى و پيروزى‏هاى مسلمان‏ها در ابعاد سياسى، فرهنگى، اجتماعى و اقتصادى به اين نتيجه رسيدند كه مقابله نظامى و سياسى امكان ندارد و از اين‏رو استراتژى خود را تغيير دادند. اهل كتاب تسليم شدند و به جزيه روى آوردند، برخى از ترس و گروهى به طمع مال و جاه، مسلمان شدند و جمعى هم راه «نفاق» را پيش گرفتند و به ظاهر اسلام آوردند، ولى در باطن با كفار و اهل كتاب بودند.

ذات اقدس الهى به رسول اسلام خبر داد: «اذا جائك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله و الله يعلم انك لرسوله و الله يشهد ان المنافقين لكاذبون».(2) متأسفانه به دليل پوشيدگى چهره كريه منافق و پيچيدگى نفاق، به اضافه ستّاريت الهى و عدم مأموريت پيامبر به افشاى سيماى منافقان از طريق علم غيب، مسلمانان پاك‏دل نتوانستند آنان را شناسايى نمايند و اگر از طريق مكاشفه نيز براى برخى از مسلمان‏ها چهره منافقى مكشوف مى‏شد، حضرت رسول امر به ستر و پوشش مى‏كرد، چرا كه اگر انسان از طريق مكاشفه حقيقتى را فهميد، حق ندارد بازگو سازد، به ويژه اگر به حيثيت افراد مربوط گردد و شخصى را در سيماى واقعى وى مشاهده نمايد؛ چنان‏كه پيامبر (ص) جوانى را كه براثر تقوا و رياضت به چنين حالى رسيده بود، از افشاى اسرار و معرفى منافقان نهى كرد. مولوى حديث فوق را به شعر در آورده است:

گفت پيغمبر صباحى زيد را

كيفَ اَصْبَحتَ اى رفيق با وفا

گفت عبداً موقِناً پس اوش گفت‏

كو نشان از باغ ايمان گر شكفت‏

هل مرا تا پرده‏ها را بر درم‏

تا چو خورشيدى بتابد گوهرم‏

تا كسوف آيد مرا خورشيد را

وانمايم نخل را و بيد را

يا رسول الله بگويم سرّ حشر

در جهان پيدا كنم امروز نشر

من بگويم يا فروبندم نَفَس‏

لب گزيدش مصطفى يعنى كه بس‏

هر كه را اسرار حق آموختند

مهر كردند و دهانش دوختند(3)

البته اگر مسلمان‏ها در آيات نفاق دقت مى‏كردند مى‏توانستند منافقان را بشناسند، ولى متأسفانه تعصبات جاهلانه و عدم دقت در صفات منافقان، آنان را از شناخت اين اشخاص باز داشت؛ چنان‏كه امام على (ع) مى‏فرمايد: «احاديثى كه در دست‏رس مردم قرار دارد، مشتمل بر حق و باطل، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ، عام و خاص و محكم و متشابه است. در روزگار پيامبر اكرم (ص) به قدرى به آن حضرت در قالب «حديث» دروغ بستند كه روزى در مسجد حركت كرد و خطابه‏اى ايراد نمود و فرمود: «هر كسى كه از روى تعمّد به من دروغ نسبت دهد، جاى‏گاهش پر از آتش خواهد بود». سپس امام على (ع) در ادامه خطبه مى‏فرمايد: «تمام افرادى كه حديث نقل مى‏كنند، از چهار دسته بيرون نيستند: يكى از آنها منافقان و افراد نفوذى هستند كه تظاهر به ايمان مى‏كنند و نقاب اسلام بر چهره مى‏زنند، نه از گناه مى‏ترسند و نه از آن دورى مى‏نمايند. اينان احاديث دروغى را به پيامبر نسبت مى‏دادند. اگر مردم مى‏دانستند كه آنان منافق و دروغ‏گو هستند، از آنها قبول نمى‏كردند، اما براثر ناآگاهى مى‏گويند: او از اصحاب پيغمبر است، رسول خدا (ص) را ديده و از او حديث شنيده و نقل كرده است و حال آن‏كه خداى متعال آن گونه كه لازم بود منافقان را به تو (هر كه هستى) معرفى كرد، [ليكن برخى يا نمى‏خواهند بشناسند يا تعصب دارند]. همان‏ها بودند كه پس از پيامبر ماندند و به پيشوايان گمراهى نزديك شدند و به آنان حكومت بخشيدند و بر گردن مردم سوار نمودند و خود نيز به سلطه‏گران نزديك شدند و به وسيله آنان به دنيا رسيدند»؛(4) يعنى اگر مسلمان‏ها به اوصاف منافقان در قرآن دقيق مى‏شدند سيماى آنها را مى‏شناختند، ليكن ساده لوحى و عصبيت قومى، مطلق كردن اصحاب پيامبر و به ظاهر اكتفا كردن، و عدم تفكر در قرآن و تطبيق آن با اصحاب پيامبر (ص) موجب اخفاى چهره آنان شد و كفار و مشركان توانستند با استفاده از نقشه‏هاى منافقان به هجوم فرهنگى دست يازند و با به وجود آوردن بدعت‏ها و تحريف‏ها و خرافات، به محو دين بپردازند و مفاهيم اسلامى را دگرگون سازند.

اين هجمه و يورش امروز و ديروز بيشتر از همه، بر ضد مكتب تشيّع است. گاهى برخى از بى‏سوادها و ناآگاهان در لباس مداحى و ثناگويى و مبالغه‏هاى ناروا به انحراف‏ها دامن زده و شيعيان را به گروه‏هاى غالى پيوند مى‏زنند، كه ثمره آن به وجود آمدن سپاه محمد (ص) و كشتن شيعيان در عراق و پاكستان مى‏گردد و زمانى نيز در لفافه شايعه سازى‏ها و تهمت‏ها و افتراها مذهب شيعه را زير سؤال مى‏برند. شخص پيامبر با مديحه‏سرايى‏ها و گزافه‏گويى‏ها برخورد مى‏كردند. امام راحل (ره) نيز با غلو و انحرافات رايجِ پيامبر گونه مقابله مى‏كردند. شاعرى تا شعر ذيل را خواند:

مرا پير طريقت جز على نيست‏

كه هستى را حقيقت جز على نيست‏

اگر كفر است اگر ايمان، بگو فاش‏

خدا را حول و قوه جز على نيست‏

امام راحل (ره) دستور دادند به مداح گفته شود كه به اشعار كفرآميزش ادامه ندهد.(5)

متأسفانه در مجالس و محافل مذهبىِ برخى از علما و فضلا از اين دست اشعار بسيار گفته مى‏شود، ولى عكس‏العمل مناسبى نشان داده نمى‏شود.

يكى از مداحان در زمان خلافت امام على (ع) براى آن حضرت صفات خدايى مطرح نمود، امام او را نهى كرد و فرمود: تو گمان كردى كه براى اين اشعار كفرآميزت صله مى‏دهم؛ من بنده خدايى بيش نيستم. شايسته است در اين‏جا به چند نمونه از اين نوع واكنش‏ها از سوى حضرت رسول بپردازيم تا سيره و سنت ايشان را در سال او بياموزيم و عملياتى سازيم.

يكم - وقتى فرزند عثمان بن مظعون از دنيا رفت، بسيار غمگين شد، به طورى كه همه كارهاى خود را ترك كرد، حتى حضور در مسجد را نيز رها ساخت و خانه خويش را مسجد قرار داد. اين خبر به گوش پيامبر رسيد، او را احضار نمود و فرمود: «يا عثمان انّ اللّه تبارك و تعالى لم يكتب علينا الرهبانية انّما رهبانية امّتى الجهاد فى سبيل الله؛(6) اى عثمان! بدان كه خداى تبارك و تعالى رهبانيت و گوشه‏گيرى را براى امت من مقرّر نساخته، بلكه رهبانيت امت من، جهاد در راه خداست.»

دوم - در تفسير آيه «يا ايّها الّذين آمنوا لا تحرّموا طيّبات ما احل الله لكم»(7) گفته‏اند: اين آيه در شأن حضرت امام على (ع)، بلال و عثمان بن مظعون نازل شده است. اين سه نفر هر كدام براى رياضت و خودسازى تصميم خاصى گرفته بودند. حضرت على (ع) سوگند خورد كه شب‏ها نخوابد و تا صبح عبادت كند [و قسمتى از روز را به خواب و استراحت بپردازد]، بلال سوگند خورد كه روزها را افطار نكند، ولى عثمان قسم خورد كه با زنش هم‏بستر نشود. روزى همسر عثمان كه زن صاحب جمالى بود، نزد عايشه آمد. عايشه از وضع او تعجب كرد و گفت: چرا به خودت نمى‏رسى؟ گفت: براى چه كسى آرايش كنم؟ شوهرم مدتى است مرا ترك كرده و شيوه رهبانيت در پيش گرفته است. اين خبر از طريق عايشه به گوش پيامبر رسيد. با شعار «الصلوةُ جامعةً» مردم را در مسجد جمع كرد، پس از حمد و ثناى الهى فرمود: چرا بعضى از شما چيزهاى پاكيزه را بر خود حرام مى‏كنيد، در صورتى كه من پيغمبر شما هستم، پاسى از شب را مى‏خوابم و با همسرانم هم‏بستر مى‏شوم و روزها غالباً افطار مى‏كنم. اين سنت من است. «الا فمن رغب عن سنّتى فليس منّى؛(8) به هوش باشيد، هر كس از سنّت من سرپيچى كند از من نيست». آنان حركت كردند و گفتند: يا رسول الله! همگى ما بر اين امور قسم خورده‏ايم. آيه نازل شد: «لا يؤاخذكم اللّه باللّغو فى ايمانكم؛(9) خداوند شما را به سوگندهاى لغوتان مؤاخذه نمى‏كند». به گفته مفسّران، سوگندهاى لغو به سوگندهايى مى‏گويند كه بدون هدف مشخص از انسان سر مى‏زند و يا به اجبار و اكراه، آن را بر زبان جارى مى‏سازد.

سوم - عثمان بن مظعون از مهاجرانى بود كه از مكه به مدينه هجرت كرده بود و در يكى از خانه‏هاى انصار زندگى مى‏كرد. «امّ علاء انصارى» كه از بانوان مجاهد و با ايمان بود، از وى پرستارى مى‏نمود، ليكن بيمارى او تشديد شد و از دنيا رفت. در حالى كه دوستانش مقدمات دفن او را فراهم مى‏كردند رسول اكرم وارد شد. امّ علاء به جنازه عثمان رو كرد و چنين اظهار داشت: «رحمت خدا شامل حال تو باشد اى عثمان، اكنون شهادت مى‏دهم كه خداوند تو را به جوار رحمت خود برد». تا اين جمله از دهان امّ علاء خارج شد، رسول اكرم (ص) فرمود: «از كجا فهميدى كه خداوند عثمان را در جوار رحمت خود قرار داده است؟ عرض كرد: يا رسول الله! من ديدم كه جناب شما در كفن و دفنش حاضر بودى و او هم از مهاجران با ايمان بود. پيامبر فرمود: عثمان به دنيايى رفت كه در آن‏جا تمام پرده‏ها از جلو چشم او برداشته مى‏شود. البته من درباره او اميد خير دارم، اما به تو بگويم من كه پيغمبرم، درباره خودم يا يكى از شما چنين اظهار نظر قطعى نمى‏كنم.(10)

امام على (ع) و ساير ائمه اطهار (عليهم السلام) به تبعيت از حضرت محمد (ص) نيز همين سيره را تعقيب مى‏كردند، كه به دو نمونه اشاره مى‏كنيم:

1 - روزى حضرت على (ع) به عيادت يكى از يارانش به نام علاء ابن زياد رفت و مشاهده كرد منزل وسيعى دارد، فرمود: «با اين خانه وسيع در دنيا چه مى‏كنى، در صورتى كه در آخرت به آن محتاج‏ترى»؟ سپس فرمود: «اگر بخواهى مى‏توانى با همين منزل دنيوى به خانه آخرت برسى؛ در صورتى كه در اين خانه از مهمان‏ها پذيرايى كنى، به خويشاوندان رسيدگى نمايى و حقوقى كه بر گردن دارى به صاحبان حق برسانى. بى‏گمان با همين خانه فراخ به آخرت رسيده‏اى.»

علاء گفت: از برادرم عاصم بن زياد به شما شكايت مى‏كنم. وى جبّه‏اى پوشيده و از دنيا كناره گرفته است. حضرت او را خواست، فرمود: «واى بر تو اى دشمنك جان و سعادت خويش، شيطان سرگردانت كرده، آيا به زن و فرزندانت رحم نمى‏كنى؟ تو گمان دارى با اين‏كه خداوند نعمت‏هاى پاكيزه‏اش را بر تو حلال كرده، دوست ندارد از آن استفاده كنى. تو كوچك‏تر از آنى كه اين گونه با تو رفتار كند»؛(11) يعنى اين زهدى كه در پيش گرفته‏اى يك زهد شيطانى است، نه رحمانى.

2 - سفيان ثورى در مدينه زندگى مى‏كرد و چهره عارفانه‏اى به خود گرفته بود. روزى بر امام صادق (ع) وارد شد و مشاهده كرد امام جامه سپيد و بسيار لطيفى پوشيده است. به اعتراض گفت: اين جامه، سزاوار حضرت عالى نيست، شما نبايد خود را به زيورهاى دنيا آلوده سازيد. از تو انتظار مى‏رود كه زهد بورزى و تقوا داشته باشى. امام صادق (ع) فرمود: مى‏خواهم سخنى به تو بگويم كه براى دنيا و آخرتت مفيد باشد. اگر به راستى اشتباه كرده باشى كه بر تو باكى نيست، اما اگر قصدت اين است كه بدعتى در اسلام بگذارى و حقايق را منحرف سازى، مطلب ديگرى است. البته ممكن است وضع ساده و فقيرانه رسول خدا (ص) و صحابه ايشان را در آن زمان پيش خود مجسّم سازى و فكر كنى كه آن شيوه يك تكليف ابدى تا روز قيامت است اما من به تو مى‏گويم رسول خدا (ص) در زمانى و محيطى زندگى مى‏كرد كه فقر و تنگ‏دستى بر آن مستولى بود، عموم مردم از لوازم زندگى محروم بودند، پيامبر و اصحابش هم با آن وضع خاص خود را تطبيق مى‏دادند؛ ولى اگر در عصر و زمانى وسايل زندگى فراهم باشد، بى‏گمان نيكان و صالحان سزاوارترين افراد براى بهره‏بردارى از آنها هستند، نه فاسقان و بدكاران. تو چه چيز را در من عيب مى‏شمارى؟! به خدا قسم، من در عين اين‏كه از نعمت‏هاى الهى استفاده مى‏كنم از زمانى كه به حد بلوغ رسيده‏ام، شب و روزى بر من نمى‏گذرد مگر آن‏كه مراقب هستم كه اگر حقى در مالم پيدا شود فوراً به صاحبش برسانم. سپس لباسش را كنار زد و فرمود: من زير لباسم پيراهن خشنى پوشيده‏ام تا در آسايش نباشم، اما تو ظاهرت پشمينه‏پوش است ولى در زير اين آن زيرپوش نرم پوشيده‏اى تا در آسايش باشى.(12)

در عصر ما نيز اشخاصى بوده و هستند كه لباس زهد و ريا بر تن كرده و اصول را فداى فروع مى‏كنند تا مگر شهرتى كسب كرده و محبوبيتى به دست آورند. در اين‏جا به ذكر چند نمونه بسنده مى‏كنيم:

1 - درويشى در اندرون غارى بدون رعايت بهداشت زندگى مى‏كرد و با كسى حرف نمى‏زد. او معتقد بود امام زمان را به زودى ملاقات خواهد كرد. به قول فيلسوف شهيد مرتضى مطهرى: «انسان يك فكر غلط مى‏كند، به دنبال آن قدم غلط بر مى‏دارد، به صورت يك موجود بى‏حس و مرده در مى‏آيد و نتيجه‏اش اين مى‏شود كه دنيا و كار دنيا و زندگى دنيا را رها مى‏كند، مى‏رود در يك غار يا صومعه مى‏نشيند و گوشه عزلت اختيار مى‏كند... اين تصور مرده‏اى از زهد است.»(13)

2 - برخى از كج انديشان و رياكاران را ديده‏ام تشكى را كه صاحب خانه براى استراحت آنها گسترده كنار مى‏زدند و احسان او را ناديده مى‏گرفتند، مى‏خواستند زاهدانه روى فرش بخوابند و خود را انقلابى قلمداد كنند.

3 - در زندان رژيم شاه برخى از رؤساى گروه‏ها شست و شوى توالت‏ها را به عهده مى‏گرفتند تا زندانيان را جذب كرده و از اين طريق قرب و منزلتى پيدا كنند و خود را سنبل تواضع معرفى نمايند.

4 - پيش از انقلاب، مسئولى را مى‏شناختم كه قند و چاى خود را از منزل مى‏آورد، مى‏خواست بفهماند كه من از قند و چاى اداره استفاده نمى‏كنم، در صورتى كه حقوق زياد و بى‏ضابطه‏اى مى‏گرفت.

5 - شيخ على تهرانى، در مقطعى از ياوران صدام بود و دو لباس بيشتر براى خود نمى‏گرفت تا يكى را بشويد و ديگرى را بپوشد، ولى هرگز از دشنام دادن به امام راحل دست نمى‏شست.

6 - منافقان در زندان سفارش نان‏جو مى‏دادند تا به ديگران بفهمانند كه ما راه حضرت على (ع) را در پيش گرفته‏ايم. اين رفتار را به مرحوم آية الله بهاءالدينى عرض كردم، خنديد و فرمود: اينها مصداق كامل «خسر الدنيا و الآخرة» هستند. حضرت على (ع) هر شب و روز از شوق لقاى الهى برخوردار بود و نان جو و گندم در مذاق ايشان تفاوتى نداشت و ضمناً در زمان حكومتش اين‏گونه مى‏زيست، نه در مواقع عادى.

7 - برخى از دولت‏مردان از غذاى اداره نمى‏خوردند، ولى اموال بيت المال را براى رسيدن به شهرت و مقام، حاتم بخشى مى‏كردند. صادق قطب‏زاده كه در اوايل انقلاب، خود را به امام و نهضت مردم نزديك كرده بود و گاهى در مراكز مهم تصميم‏گيرى هم حضور داشت، در مقطعى در صدا و سيما كار مى‏كرد و براى ريا و خودنمايى، حقوق نمى‏گرفت، اما كارش به جايى رسيد كه نقشه قتل امام را در سر مى‏پروراند.

آرى، دنيا بازار مكر و فريب است، اما مردم بايد آگاه باشند و اين‏گونه ترفندها را معيار مسلمان واقعى ندانند.

8 - دزد قهّارى به نام «راهب» در مازندران دست‏گير شده بود، اين جانب با جمعى از روحانيون براى ديدن او به آن شهر رفتيم. مسئولان آگاهى مى‏گفتند: روزها در روستا كشاورزى مى‏كرد و براى اخفاى چهره‏اش به مسجدها و حسينيه‏ها كمك مالى فراوانى مى‏نمود، ولى شب‏ها به دزدى و راهزنى مى‏پرداخت. اصرار كرديم تا از خاطراتش بگويد، مى‏گفت: به نمايشگاه بزرگى رفتم كه تلويزيون‏هاى گران‏قيمتى را براى فروش گذاشته بودند. من عبا و قبا و عمامه‏اى خريدم و پوشيدم و وارد نمايشگاه شدم. يكى از تلويزيون‏ها را زير عبا گرفتم و بيرون آمدم، اما كسى متعرّض من نشد. مسئول نيروى انتظامى اظهار مى‏داشت: هنگام دست‏گيرى او تمام مردم روستا عليه ما بسيج شدند كه چرا مى‏خواهيد اين مردِ با ايمان و مردم دوست را دست‏گير كنيد، او مساجد و حسينيه‏هاى ما را آباد ساخته است و به روضه‏خوانى و مراسم ما كمك زيادى مى‏كند، چرا چنين فرد متعهدى را تعقيب مى‏كنيد؟!(14)

9 - يكى از كمونيست‏ها در زندان مى‏گفت: من دبير بودم و مردم را با خواندن يك آيه و حديث و نام امام زمان (ع) فريب مى‏دادم و هر چه مى‏خواستم از آنان مى‏گرفتم.

10 - شخصى غير روحانى را مى‏شناسم كه در يكى از استان‏ها مؤسسه خيريه دارد، از مردم پول مى‏گيرد و بخشى از آن را به نام وام به جوان‏ها مى‏دهد تا ازدواج كنند و بخشى را براى دختران بى‏بضاعت جهيزيه درست مى‏كند و خود و دست‏اندركارانش نيز از مواهب و كمك‏هاى مردمى بهره‏مند مى‏باشند. وى روزى به شهر قم آمده بود و ادعا مى‏كرد با امام زمان (ع) در ارتباط است و همواره با حضرت ملاقات مى‏كند. با برخى از بزرگان حوزه نيز خلوت مى‏كرد تا راز ملاقات و تشرف را به آنان بازگو كند. وقتى از مرجع بزرگوارى درباره او پرسيدند، با لبخند فرمودند: من خيلى كور باطنم و نمى‏توانم اين ادعاها را قبول كنم. سه بار فرمودند: «من در اين عالم كسى را سراغ ندارم كه خدمت امام عصر (ع) مشرّف شود». پس از چندى او را دست‏گير كردند و وقتى به زندان افكندند، در بازجويى‏ها اعتراف كرده بود كه براى جلب توجه مردم و ازدياد كمك مالى آنها به مؤسسه خيريه، چنين ادعاهايى را مطرح كرده است.

بنده خود شخصاً اين مدعى تشرّف را ديدم و واقعاً او را آدم منحرف و مخبطى يافتم. من از برخى علماى ساده‏دل سخت در شگفتم، با اين‏كه توقيع مبارك امام زمان را خوانده‏اند كه مى‏فرمايد: «به زودى از شيعيان ما كسانى پيدا مى‏شوند كه دعوى ديدار و ملاقات مرا دارند، بدانيد هر كس پيش از خروج سفيانى و صيحه آسمانى ادعاى ديدار مرا داشته باشد كذّاب است»، با وجود اين، باز هم در برابر چنين ادعاهاى بى‏اساسى تحت تأثير قرار مى‏گيرند. در صورتى كه به هرگونه اين حديث را توجيه كنيم، بدون شك كسانى كه مدعى ارتباط مداوم با امام عصر (ع) هستند، از مصاديق روشن اين حديث خواهند بود و صاحب اين مؤسسه و نويسنده كتاب پرواز روح، جزء اين دسته از مدعيان مى‏باشند.

در پايان اين مقال لازم است متذكر شويم كه بسيارى از مراجع و علما و افراد معمولى در جامعه هستند كه به دليل رشد و آگاهى، جاى‏گاه پيامبر و خاندان عصمت و طهارت را مى‏شناسند، از هرگونه افراط و تفريط پرهيز مى‏كنند و در عين حال به آنان عشق مى‏ورزند و در زندگى به ولايتشان متمسّك مى‏شوند. در واقع زبان حال آنها اين است:

سالك راه حق بيا نور هُدا ز ما طلب‏

نور حقيقت از در خانه مصطفى طلب‏

هست سفينه نجات عترت و ناخدا خدا

دست در آن سفينه زن دامن ناخدا طلب‏

(فاعتبروا يا اولى الابصار)

پي نوشت ها:

1) در مجامع حديثى اهل سنت و شيعه آمده است كه از هنگام ولادت پيامبر (ص)، شياطين جنّى در ورود به آسمان و استراق سمع ممنوع شدند. در قرآن كريم نيز چنين مضمونى آمده است:

صافات (37) آيه 10.

2) منافقون (63) آيه 1.

3) مثنوى معنوى.

4) نهج البلاغه، خطبه 210.

5) اين نوع خاطرات در اسناد ملى و نشر آثار حضرت امام خمينى (ره) موجود است.

6) بحارالانوار، ج 70، ص 114.

7) مائده (5) آيه 87.

8) بحارالانوار، ج 15، باب 14، ص 52.

9) بقره (2) آيه 222.

10) داستان راستان، ج 2 - 1، ص 199.

11) نهج البلاغه، خطبه 209.

12) تحف العقول، ص 348 و 354؛ كافى، ج 5، ص 65 - 71.

13) حق و باطل، ص 157.

14) به مرحوم آية الله اصفهانى گفتند: فلان روحانى دزدى كرده است، فرمود: اين دزد است كه لباس روحانى پوشيده است.